

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۸ اپریل ۲۰۲۳

کتاب سوزان در حکومت محمدرضا پهلوی و جمهوری اسلامی ایران!

در بیش از یک قرن اخیر، حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، هرگز اجازه نداده‌اند آب خوش از گلوی اکثریت شهروندان ایرانی پایین برود و همواره سرکوب و سانسور، فقر و نداری، تهدید و زندان، شکنجه و اعدام و ترور حکومتی به‌طور سیستماتیک در جریان بوده است. مردم ایران تنها دوره‌های بسیار کوتاهی در انقلاب مشروطیت، پس از تبعید رضا شاه توسط متفقین از ایران در پایان جنگ جهانی دوم به‌دلیل همکاری او با حکومت هیتلر، همچنین دوره بسیار کوتاهی هم پس از انقلاب ۱۳۵۷، کمی آزادی نیم‌بندی را تجربه کرده‌اند.

در حالی که اصولاً باید در هر جامعه‌ای آزادی‌های نسبی وجود داشته باشد، از جمله کتاب‌ها آزادانه انتشار یابد و هر اندیشه‌ای از آزادی بیان و اندیشه و قلم برخوردار گردد. هم‌زمان باید نقد هر کتاب و سیاست و نظری آزاد باشد و تشخیص با شهروند و احساس مسئولیت اوست. اما چنین وضعیتی دست‌کم در قرن اخیر ایران، یک میوه ممنوعه است. در اغلب کشورهای استبدادزده و تقدس‌گرا، به‌ویژه در خاورمیانه، دیکتاتورها بر سر قدرت هستند. ایران نیز همواره اسیر حکومت‌های دیکتاتوری است. بنابراین سوزاندن کتاب و سانسور و سرکوب جزو سیاست حکومتی و نهادهای آن است.

سوزاندن کتاب، یک رفتار سمبولیک زشت است و از سیاست‌های سانسور و اختناق و خشونت حکومت‌های فاشیستی نظامی و سیاسی و مذهبی است.

اما هنگامی که صحبت از کتاب‌سوزان می‌شود عمدتاً کتاب‌سوزان بزرگ آلمان دوران نازی به‌خاطر همه می‌آید. اما در قرن حاضر، هنوز کتاب‌سوزاندن در ایران، امری مرسوم است.

کتاب‌سوزان و سانسور شدید بر مطبوعات و رسانه‌ها و همچنین کتاب‌های روشنفکران منتقد در حکومت پهلوی وجود داشت و پس از انقلاب نیز موارد زیادی از مراسم کتاب‌سوزان با حمایت حکومتی صورت گرفت و سپس با سانسور و جمع‌آوری کتاب در سال‌های بعد در معنایی نمادین ادامه یافت.

از سوی دیگر، در ایران و به‌صورت ویژه پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ و در اولین «بهار آزادی» که کتاب‌های منتسب به گرایش‌های گوناگون فکری و سیاسی به صورت گسترده و چه به‌صورت قانونی و چه به صورت کتاب‌های جلد سفید چاپ می‌شد، ممنوعیت چاپ آثار مخالف با جمهوری اسلامی و امحاء و نابودی آن‌ها در دستور کار این حکومت نوپا قرار گرفت. نابود کردن این آثار با بهانه‌های گوناگونی از قبیل مخالفت با اسلام، ترویج فرهنگ غربی و ... انجام می‌شد.

در پی این وقایع، هرگونه اثری که در تضاد با جمهوری اسلامی و فرهنگ مورد حمایتش قرار داشت از دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های عمومی جمع‌آوری و نابود شدند. در بسیاری از دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه شیراز این کتاب‌ها به‌صورت نمادین آتش زده شد تا نه فقط این آثار از دسترس مخاطبین خارج شوند که اقتدار نظام نوپا نیز با این کتاب سوزان نمایش داده شد.

به‌جز کتاب که حاکمان جمهوری اسلامی ید طولایی در سوزاندن و سانسور و خمیر کردن آن دارند و همیشه جرم محسوب می‌شده، سوزاندن صفحه‌های موسیقی هم در این حکومت رخ داده است. در سال ۱۳۵۷ بعد از سر کار آمدن جمهوری اسلامی، در شهر کرمانشاه افرادی با گرایش مذهبی افراطی شیعه به صداوسیما این شهر هجوم آورده و آرشیو رادیو کردی این شهر را وسط محوطه صدا و سیما ریخته و آتش زدند. رادیو کردی کرمانشاه از سال ۱۳۳۹ آغاز به کار کرده بود و یکی از مهمترین مراکز تولید موسیقی کردی در تمام کردستان به‌شمار می‌آمد و خوانندگان، نوازندگان و آهنگسازان برجسته‌ای با آن به همکاری می‌پرداختند که در این یورش وحشیانه آرشیو تولیدات این مرکز از سال ۳۹ تا ۵۷ نابود شد و امروزه بخش مهمی از تاریخ موسیقی کردی در دسترس ما قرار ندارد.

نکته مهم‌تر دیگر، کتاب‌سوزی، کشتارهای جمعی و یا نسل‌کشی و دیگر جنایات انجام گرفته شده از سوی حکومت پهلوی در حین و پس از اشغال آذربایجان در سال ۱۳۲۵ است. بخش عمده‌ای از اخباری که در زمینه سوزاندن کتاب‌های ترکی توسط نیروهای دولتی ایران در سال ۱۹۴۶، در دست است، مربوط به روزنامه‌هایی که در آن دوران منتشر می‌شده‌اند و یا اطلاعاتی برخی از شاهدان زنده آن حوادث نقل می‌کنند است. در آن روز دانش‌آموزان دبستانی به صف کشانده شدند تا کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را «زنده‌باد شاه» گوین در آتش اندازند. آن جشن کتاب‌سوزان ساعت‌ها و روزها ادامه یافت و کتاب‌هایی در آن سوختند که جز ادبیات شفاهی آذربایجان و اشعار کودکان چیزی در آن‌ها یافت نمی‌شد.

کسانی که امروز سنگ احیای سلطنت در ایران را به سینه می‌زنند بهتر است به این جنایات محمدرضا پهلوی هم اشاره کنند و در روز روشن خاک به چشم جامعه نیاشند.

در ادامه این مطلب، به نمونه‌هایی از کتاب‌سوزان و نشریه‌سوزان در حکومت‌های پهلوی و همچنین جمهوری اسلامی، اشاره می‌کنیم.

در تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۲۵، به‌دنبال شکست نیروهای فرقه دمکراتیک آذربایجان از ارتش شاهنشاهی ایران، تصمیم بر آن گرفته شد تا تمامی میراث مادی و معنوی این فرقه در آذربایجان از ریشه سوزانده شود. واقعیت این است که دولت محلی سیدجعفر پیشه‌وری با وجود تمامی سرکوب‌های حکومت مرکزی و نیز تبلیغات روحانیون در خصوص ضداسلام بودن آن، توانسته بود تا در ظرف تنها یک سال حکومت بر آذربایجان تحولات فراوانی را در آن خطه ایجاد نماید.

احداث کارخانجات عظیم نساجی، شبکه سراسری برق‌رسانی در آذربایجان، ایجاد مدارس امروزی با استفاده از کتاب‌های ترکی از اول دبستان، آسفالت خیابان‌های تبریز و تلاش برای مدرن کردن شهرهای آذربایجان، آب لوله‌کشی، تأسیس مدارس و دانشگاه و... تنها جزئی از این فعالیت‌هایش می‌باشد.

تحولاتی که دولت دموکراتیک محلی در آذربایجان ایجاد کرده بود بی‌نظیر و تحسین برانگیز بود. حکومت مرکزی ایران بعد از شکست دولت پیشه‌وری و یارانش، حذف تمامی دست‌آوردهای فرقه دموکرات آغاز کرد. یکی از بزرگترین دست‌آوردها و یا از دیدگاه حکومت شاهنشاهی، گناهان دولت محلی رسمیت دادن به زبان ترکی و تدریس آن در مدارس بود. کاری عجیب که این حکومت تنها در ظرف چند ماه موفق به انجام آن گردید.

اما از همان لحظات آغازین ورود ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و تبریز، مبارزه با تمامی عناصر ترکی سرلوحه امور مسئولان قرار گرفت. تمامی تابلوهای ادارات و مغازه‌ها که پیش از آن به زبان ترکی بود پایین آورده شده و استفاده از اسامی ترکی ممنوع اعلام گردید. به دنبال این اقدامات، در روز ۲۶ آذر ۱۳۲۵، ماموران حکومتی تمامی کتاب‌های ترکی درسی مدارس را که به زبان ترکی آذربایجانی نگاشته شده بود را جمع‌آوری کرده و آن‌ها را سوزاندند. سوزاندن کتب ترکی همزمان با تبریز، در چند شهر دیگر آذربایجان نیز به وقوع پیوست. در شهر تبریز، کتاب‌سوزی در چندین نقطه از جمله میدان ساعت و میدان شهرداری تبریز؛ دانشسرای این شهر و در بسیاری از مدارس انجام شد. به گفته شاهدان عینی که برخی از آن‌ها اکنون نیز در قید حیات اند کودکان و دانش‌آموزان دبستانی را به صف کرده و آن‌ها را مجبور می‌کردند تا جهت کسب اجازه برای ادامه تحصیل، با تشکیل صف‌های متعدد منتهی به تل‌های آتش، کتاب‌های درسی دریافتی خود از مدارس را که به زبان ترکی بودند و مخصوصاً کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را «زنده‌باد شاه» گویان با دست خود در آتش اندازند. جشن کتاب‌سوزان پس از ۲۶ آذر نیز به مدت چندین روز ادامه یافت و کم‌کم علاوه بر کتاب‌های درسی مدارس، شامل کتب غیردرسی نیز شد. حکومت شاه، تنها به سوزاندن کتاب‌های درسی ترکی اکتفا نکرد و به انهدام کلیه آثار مکتوب آذربایجانی و ترکی، و هر آنچه نشانی از زبان و فرهنگ و تاریخ ترکی داشت نیز پرداخت. نیروهای دولتی ایران و ارتش شاهنشاهی صدها هزار جلد کتاب چاپی و خطی و نشریات، اعلامیه‌ها، رساله‌ها و اسناد، اسکناس‌ها و سایر مکتوبات نگاشته و طبع شده به زبان ترکی و سپس کتاب‌هایی که به گفته مقامات کمونیستی بوده‌اند را از دفاتر ادارات، کتابخانه‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، و حتی کیف دانش‌آموزان و طاقچه خانه‌ها جمع‌آوری نموده و سوزاندند. حال آن‌که اکثر کتب گویا کمونیستی، متونی جز ادبیات شفاهی آذربایجان و اشعار کودکان ترکی نداشتند. در پی اشغال تبریز، دولت ایران به منظور ریشه کن کردن ترکی مکتوب، چاپ‌خانه‌های ترکی را نیز مهر و موم کرد؛ آموزش و تحصیل به زبان ترکی در مدارس را ممنوع اعلام نمود؛ با دستورالعمل‌هایی که برای ادارات و مدارس آذربایجان صادر کرد، تحصیل به زبان فارسی در آذربایجان را اجباری دانسته و بلافاصله کتاب‌های درسی جدید که به فارسی تدوین شده بود را جایگزین کتب ترکی گردانید. در واقع سوزاندن کتب ترکی توسط دولت ایران اقدامی آگاهانه به منظور هموار کردن راه فارسی‌سازی مردم آذربایجان و ایجاد فرهنگ یکسان فارسی در سراسر ایران بود. اقدامی که پیش‌تر با تأسیس فرهنگستان زبان فارسی آغاز گردیده و اکنون با جشن کتاب‌سوزان ۲۶ آذر ۱۳۲۵، به اوج خود می‌رسید.

هنوز بسیاری از افراد زنده در تبریز و سایر نقاط آذربایجان که آن روز را به‌خاطر می‌آورند. ارتش شاهنشاهی و عوامل حکومت در حمله به آذربایجان، هزاران نفر را قتل‌عام کردند. کشتاری که هرگز از ذهن مردم آذربایجان پاک نشده و نخواهد شد. حکومت پهلوی، کمابیش همین کشتار و سرکوب را بر سر مردم کردستان و دولت محلی کردستان به رهبری قاضی محمد به‌وجود آورد.

جمهوری اسلامی از همان روزهای به قدرت رسیدنش، سیاست سانسور و اختناق را با قلدری و زورگویی، زندان، شکنجه، اعدام و ترور را آغاز کرد و این وضعیت تا به امروز ادامه دارد. کسانی که در انقلاب ۱۳۵۷ شرکت داشتند به خوبی به یاد دارند که از همان روزهای نخست انقلاب و با قدرت‌گیری گرایش‌های مذهبی، تازه صف‌بندی‌ها آغاز شد اما دیگر دیر شده بود. چرا که این صف‌بندی‌های باید از ماه‌ها قبل از پیروزی انقلاب آغاز می‌شد تا هر کس و هر نیرویی ماهیت واقعی خود را نشان می‌داد.

از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب، لحن و بیانات خمینی تغییر کرد و حالت آمرانه و تهدید مخالفین به خود گرفت. حزب‌اللهی‌ها و نیروهای وابسته به حکومت تازه به قدرت رسیده اسلامی نیز حملات شدید و خونینی را علیه مخالفین خود به‌ویژه نیروهای چپ و کمونیست و سازمان مجاهدین خلق آغاز کردند. این حملات شدید و خونینی تا سال ۱۳۶۰ طول کشید. در این سال‌ها هزاران نفر در خیابان‌ها و زندان‌ها به‌طور فردی و جمعی اعدام شدند. اما اوج اعدام‌های وسیع از ۳۱ خرداد آغاز شد و تا سال ۱۳۶۲ ادامه یافت.

در همین سه سال، حملات فیزیکی سیر متفاوتی داشته است. از حمله به زنان به اصلاح «بدحجاب» تا برهم زدن متینگ‌های سیاسی، حمله به کتابفروشی‌ها و رسانه‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف، نهادهای دموکراتیک، جمع کردن نشریه‌های سیاسی از دکه‌ها و کتابفروشی‌ها و پاره کردن و آتش زدن آن‌ها، بازرسی کیف‌های زنانه مشکوک به داشتن نشریه و حمله به ساختمان‌هایی که در اختیار سازمان‌های سیاسی بوده ادامه پیدا می‌کند. از جمله اقدامات تبهکارانه جمهوری اسلامی، زنجیره‌ای از کتابسوزی‌ها و کتابفروشی‌سوزی‌ها در ماه‌های نخست بعد از بهمن ۱۳۵۷ است.

این حرکت‌های هیتلریسم جمهوری اسلامی، بخش دیگری از سرکوب دستاوردهای انقلاب ۵۷ و سرکوب جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش روشنفکری، جنبش بیکاران، جنبش مردمان تحت ستم استان‌های مختلف کشور است.

خمینی بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، دشمنی بی‌پایانی با آزادی اندیشه و بیان و احزاب و رسانه‌ها داشت. او رسماً فرمان خشونت‌طلبی و جنگ و خونریزی صادر می‌کرد. او به‌حدی قدرت‌طلب بود که حتی تحمل کوچک‌ترین انتقاد را نداشت.

آیت‌الله خمینی با تعیین گروهی که در آن عبدالکریم سروش نیز بود، علیه دانشگاه و استادان و کتاب‌های دانشگاهی حکم داد و فضای ترور را با دستگیری و اعدام مخالفان حاکم ساخت. از فردای پیروزی انقلاب ۵۷، طرفداران آیت‌الله خمینی به کتابفروشی‌ها حمله می‌کردند.

در سال ۱۹۸۹ و پس از کشتار زندانیان سیاسی، آیت‌الله خمینی فتوای مرگ سلمان رشدی را به‌دلیل توهین به قران و محمد در رمان «آیه‌های شیطانی» انتشار داد. او به ایرانیان و جهانیان اعلام کرد که کتاب مخالف اسلام جز مرگ برای نویسنده آن نتیجه دیگری ندارد. باید یادآوری کرد که در زمان به‌قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی، در فضا و شرایط ترور و وحشت و بی‌امنیتی بسیاری از سیاسیون و روشنفکران مخالف حکومت از ترس دستگیری و اعدام، خود، کتاب‌های بی‌شماری را در خانه‌ها و بیابان‌ها نابود کردند. در این دوران اقدام، آخوندهایی مانند آیت‌الله خلخالی با فرمان خمینی دادگاه‌های صحرایی برپا کردند و مخالفین را با چند سؤال و جواب کوتاه اعدام می‌کردند. حمله به دانشگاه و استادان در دستور قرار گرفت و فضای ارباب مستولی شد. کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های زیادی، کتاب‌های «غیراسلامی» خود از بین بردند تا به دردرس دچار نشوند. در جمهوری اسلامی فردی به‌نام آیت‌الله تیریزیان با سوزاندن کتاب اصول طب هاریسون مخالفت خود را با پزشکی در زمان ویروس کرونا نشان داد، ولی محاکمه او به‌عنوان فرد ضد علم و مخالفت تندروستی مردم هرگز برقرار نشد زیرا همه آخوندها طرفدار «انس و جن و دعا» بوده و هستند. با وجود این رویدادهای تلخ کتاب سوزی و ویرانگری فرهنگی، در جمهوری اسلامی شکل اصلی ضدیت با کتاب همانا سانسور دائم و خمیر کردن کتاب در مرحله چاپخانه است. کتابخانه‌های بزرگ دینی زیر نظر نهادهای مذهبی به فعالیت خود ادامه می‌دهند. کتابخانه مرکزی دانشگاه صنعتی شریف، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

دانشگاه تهران، کتابخانه‌های آستان قدس و غیره به فعالیت خود ادامه می‌دهند ولی یک سیاست سانسور مهلک بر همه آن‌ها غلبه دارد.

در ایران تمام کتاب‌هایی که جنبه نقد در مورد اسلام و شیعه‌گری و قرآن و حکومت اسلامی و ولایت فقیه دارند حذف و سانسورند. افزون بر آن، کتاب‌ها یا فصل‌های یک کتاب که در باره عشق و احساس و اروتیسم می‌باشند حذف می‌شوند. کتاب‌های پژوهشی و ادبیات که جنبه نقد اجتماعی و سیاسی دارند و بوی مخالفت می‌دهند محکوم به سانسورند. تئاتر و سینما و شعر و نقاشی و غیره زیر تیغ سانسورند. روشن است اکثر کتاب‌هایی که در خارج کشور چاپ می‌شوند در ایران ممنوع هستند.

نویسندگانی که تمام آثارشان و یا برخی نوشته‌هایشان در لیست سانسورند: صادق چوبک، غلامحسین ساعدی، مرتضا راوندی، نصرت رحمانی، محمدعلی جمالزاده، ایرج میرزا، عبیدزاکانی، میرزاده عشقی، احمد کسروی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، سلمان رشدی، فریدون آدمیت، سعیدی سیرجانی، صادق هدایت، ایرج پزشک‌زاد، هوشنگ گلشیری، رضاقاسمی، گارسا مارکز، جیمز جویس، ولادیمیر نابوکوف، بهرام بیضایی، علی دشتی، ریچارد داوکینز، شجاع‌الدین شفا، آرامش دوستدار و...

«ما از سرنیزه‌ها و مسلسل‌ها و این‌ها فارغ شدیم، سر قلم‌ها حالا بر ضد ماست. قلم‌ها به جای نیزه‌ها آمده است! مقاله‌ها به جای مسلسل‌ها، حالا به روی اسلام بسته شده است. الان ما گرفتار سرنیزه نیستیم، ما گرفتار قلم هستیم، اهل قلم؛ ما گرفتار روشنفکرها هستیم.» (صحیفه خمینی، جلد ۲۵: ۸)

روز سه‌شنبه هفتم فروردین ۱۳۵۸، «کمیته انقلاب اسلامی» شهر ابهر پنج‌هزار جلد کتاب کودکان را جمع‌آوری کرد با این توجیه که «در زمان رفراندوم، این کتاب‌ها می‌توانند در جهت ضد انقلاب مورد استفاده قرار گیرند و ذهن مردم را مسموم کنند.» بیش‌تر این کتاب‌ها نوشته صمد بهرنگی و علی اشرف درویشیان بودند. (کار، شماره ۵، ۱۳۵۸/۰۱/۱۶، «جمع‌آوری کتاب در ابهر...»)

سیزدهم فروردین، ماموران کمیته امام با شکستن قفل کتابفروشی بهرنگی در اهواز به مغازه ریختند و افزون بر ضبط چند کتاب و نشریه کار، دو دانش‌آموز مسئول کتابفروشی را دستگیر کردند. (پیغام امروز، شماره ۲۶، ۱۹/۱/۵۸، «ماموران کمیته در اهواز...»)

کتابفروشی حافظ در ماهشهر نیز، بنا بر شکایت مسئول کمیته انقلاب اسلامی به‌نام حاج سید علوی، به‌خاطر فروش کتاب‌هایی خلاف میل و نظر «کمیته اسلامی و شهرداری» تعطیل شد. (پیغام امروز، شماره ۲۷، ۱۳۵۸/۰۱/۲۰، «سانسور کتاب در ماهشهر») «کمیته اسلامی جهرم» هم سه تن از اهالی شهر آوز را به‌خاطر به همراه داشتن «کتاب و اعلامیه‌های مارکسیستی» بازداشت کرد. (پیغام امروز، شماره ۲۹، ۱۳۵۸/۰۱/۲۲، «باز هم دستگیری به‌خاطر کتاب و اعلامیه»)

در آغازین ساعات روز جمعه چهارم خرداد ۵۸، پنج کتابفروشی مشهور خرم‌آباد آتش زده شدند. گفته می‌شود حدود پانصد نفر متشکل، با شعار «اسلام پیروز است، کمونیسم نابود است» از ساعات آغازین روز تا ساعت دو بعد از ظهر در خیابان‌های خرم‌آباد راهپیمایی کردند و در مسیر خود، کتابخانه‌های اندیشه، پیشگام، امین، آیندگان، پیره و نمایشگاه نقاشی کسریایان را غارت کردند و آتش زدند.

نشریه کار در گزارشی به تاریخ ۱۳۵۸/۰۲/۰۶، پس از برشمردن موارد روزافزون سرکوبی آزادی بیان و اجتماعات از جمله «حمله به دفتر سازمان‌های مترقی، ضرب و شتم عناصر مبارز، به آتش کشیدن کتابفروشی‌ها و تهدید کتابفروشان کنار خیابان، حمله به تظاهرات کارگران و گرفتن باج و دادن رشوه»، به واقعه‌ای در شهر زنجان اشاره

می‌کند که طی آن «کارکنان بانک بازرگانی به تحریک کمیته و با بسیج کودکان دهساله» به کتابفروشی کنار خیابان حمله کرده بودند و پس از پاره کردن عکس‌های صمد بهرنگی و خسرو گل‌سرخ‌ی کتاب‌ها را آتش زده و «با زنجیر و چوب و سنگ» به نشریه‌فروشی حمله کرده بودند. (کار، شماره ۸، ۱۳۵۸/۰۲/۰۶، «به آتش کشیدن کتاب‌های علمی در خدمت ضد انقلاب است»)

روز چهارشنبه نوزدهم اردیبهشت نیز «گروهی ناشناس» به بازارچه کتابفروشی‌ها در تبریز حمله کردند و پس از شکستن شیشه‌ها تهدید کردند که اگر تا ۴۸ ساعت «موضع خود را روشن نکنند» کتاب‌ها و مغازه‌ها را آتش خواهند زد. (پیغام امروز، شماره ۵۴، ۱۳۵۸/۰۲/۲۳، «تهدید به آتش زدن کتابفروشی‌های تبریز»)

در شب دوشنبه شانزدهم اردیبهشت، عده‌ای به «کتابخانه روستا» در رشت هجوم بردند و کتاب‌ها را غارت کردند. (کار، شماره ۱۳، ۱۳۵۸/۰۳/۰۳، «حمله به کتابفروشی‌ها»)

یک معلم و کتابفروش اهل نجف‌آباد نیز در نامه‌ای به طالقانی و بازرگان، نوشت که از روز یکشنبه شانزدهم اردیبهشت، «جمعی محصل تحریک‌شده» با شعار «مرگ بر کمونیست» خواستار تعطیلی کتابفروشی او شده‌اند و از روزهای بعد شروع کردند به «گل و لجن و سنگ» به مغازه پرتاب کردن. با این‌که معلم کتابفروش مجبور به تعطیلی مغازه‌اش می‌شود، روز نوزدهم اردیبهشت، «تحریک‌شدگان» به مغازه هجوم بردند و دست به غارت و نابودی کتاب‌ها و نوشت‌افزارها زدند. این معلم کتابفروش، نعمت‌الله نورمحمدی، نامه‌اش را این‌گونه شروع می‌کند: «آن‌جا که انسان را از ابتدایی‌ترین حقوق محروم بدارند و با توطئه و ارباب و تهدید و تهمت حق حیات را از شخص سلب نمایند و فریادرسی هم نباشد، چه احساسی زاییده خواهد شد؟» (پیغام امروز، شماره ۶۰، ۱۳۵۸/۰۲/۳۰، «به دادخواهی آمده‌ام، اما دادرسی نیست»)

در آغازین ساعات روز جمعه چهارم خرداد پنج کتابفروشی مشهور خرم‌آباد آتش زده شدند. گفته می‌شود حدود پانصد نفر متشکل، با شعار «اسلام پیروز است، کمونیسم نابود است» از ساعات آغازین روز تا ساعت دو بعد از ظهر در خیابان‌های خرم‌آباد راهپیمایی کردند و در مسیر خود، کتابخانه‌های اندیشه، پیشگام، امین، آیندگان، پیره و نمایشگاه نقاشی کسریایان را غارت کردند و آتش زدند. طبق گزارش‌ها، همین جمعیت به رهبری برادران مصطفی‌زاده که گویا از ثروتمندان بنام منطقه بودند—شب قبل از حادثه در جلسه‌ای ماجرای جمعه را برنامه‌ریزی کرده بودند. مدیران و صاحبان کتابفروشی‌ها از ظهر جمعه در محل استانداری متحصن شدند و اعلام کردند تا رسیدگی به شکایت و تامین امنیت جانی و شغلی به تحسن خود ادامه خواهند داد. (پیغام امروز، شماره ۶۶، ۱۳۵۸/۰۳/۰۶، «کتابسوزان در خرم‌آباد»)

به گزارش کار، در آن روز، مهاجمین مسلح حتی به چند خانه مسکونی هجوم بردند و آن خانه‌ها را «به طریق وحشیانه‌ای» تفتیش کردند. (کار، شماره ۱۵، ۱۳۵۸/۰۳/۲۸، «آتش زدن کتابفروشی‌ها و حمله به دفاتر...»)

به گزارش پیغام امروز (شماره ۱۰۰، ۱۳۵۸/۰۴/۱۶، «کتابفروشی‌های خرم‌آباد را...»)، در تیر ماه نیز مهاجمان «به دنبال یک سخنرانی تحریک‌آمیز»، دوباره به کتابفروشی‌هایی که تازه تعمیر شده بودند حمله کردند و کتاب‌ها را وسط خیابان آتش زدند.

در شهر نهاوند کتابفروشی «نوپا»، «به بهانه فروش کتاب‌های چپی»، به آتش کشیده شد. (پیغام امروز، شماره ۶۷۶۷، ۱۳۵۸/۰۳/۰۷، «یک کتابفروشی دیگر...»)

بعد از ظهر شنبه پنجم خرداد، در یکی از محلات شهر شوشتر، اتومبیل یک کتابفروش، که پیش از آن نیز بارها به‌خاطر «فروش کتاب‌های اجتماعی» تهدید شده بود، به آتش کشیده شد. فرزند دو ساله‌ی او —کمال شیرزاد— که از قضا

در اتومبیل بود، بر اثر سوختگی درگذشت. (پیشین، «با به آتش کشیدن اتومبیل...») در همان روز، در شهر تهران، ساعت سه و نیم بعد از ظهر، «پاسداران» کتاب توپ مرواری صادق هدایت را از کتابفروشی سحر جمع و یکی از کارگران کتابفروشی -اسماعیل بیاتی- را نیز دستگیر کردند. «پاسداران» ساعت شش و نیم بعد از ظهر نیز با حکم دادستانی بازگشتند و تمام چهار هزار و پانصد نسخه از توپ مرواری را همراه با مدیر کتابفروشی -غلامی- توقیف کردند. پاسداران خود را «وابسته به ستاد مرکزی پاسداران انقلاب واقع در سلطنت‌آباد» معرفی کرده بودند. به کارگر بازداشت‌شده کتابفروشی گفته بودند که «ما ردیابی کرده‌ایم و می‌دانیم که برادر تو این کتاب را با موتور توزیع می‌کرده.» (پیشین، «مدیر کتابفروشی سحر بازداشت شد»)

بر اساس نامه یک کتابفروش اهل کرمان، در تاریخ ۱۳۵۸/۰۳/۲۷، «عده‌ای عناصر تحریک‌شده که عوامل کمیته نیز در میانشان بودند» به تنها کتابفروشی موجود در شهر کارگری و زغال‌سنگ‌خیز پابدانا در استان کرمان هجوم بردند و «با بی‌شرمی تمام با پیت‌های بنزینی که همراه داشتند» کتابفروشی را آتش زدند و کتابفروش را «با مشتش و لگد» به کمیته بردند. به گفته نویسنده نامه، «کمیته از اعمال آن‌ها شدیداً پشتیبانی کرد» و شکایت به کمیته مرکزی کرمان، استانداری و دادگستری کرمان نیز هیچ اثری نداشته است. کتابفروش کرمانی می‌نویسد: «این عمل جنایتی است که نه تنها در مورد من بلکه در سرتاسر ایران، در بابل، شوشتر، تبریز و سایر نقاط اتفاق افتاده و می‌افتد. ولی دولت هیئت حاکمه در مقابل این اعمال کثیف قرون وسطایی سکوت می‌کنند. آیا دولت مسئول حفظ آزادی‌ها نیست؟... این نامه هشدار است به هیات حاکمه.» (پیغام امروز، شماره ۱۰۱، ۱۳۵۸/۰۴/۱۷، «نامه یک کتابفروش...»)

کتابفروش کرمانی حتی وقتی برای امنیت جان و معیشتش، کاربری مغازه‌اش را از کتابفروشی به میوه‌فروشی تغییر داد، از گزند ماموران کمیته در امان نبود. (پیغام امروز، شماره ۱۲۹، ۱۳۵۸/۰۵/۲۳، «مردم خیلی زود حقیقت را خواهند فهمید»)

روز سه‌شنبه پنجم تیر، ساعت هفت عصر، «گروهی مهاجم با سنگ و آجر» به کتابفروشی دهقان در قصر شیرین حمله کردند و مقدار زیادی کتاب را از بین بردند. این افراد سپس شروع به «عربده‌کشی» کردند و «حریف می‌طلبیدند.» (پیغام امروز، شماره ۹۶، ۱۳۵۸/۰۴/۱۱، ۹۶ «حمله به کتابفروشی در قصر شیرین»)

در بروجرد نیز روز چهارشنبه سیزدهم تیر، به دنبال سخنرانی آیت‌الله فلسفی علیه کمونیست‌ها، گروهی با شعارهای ضد کمونیستی شروع به راهپیمایی کردند و در مسیر هرجا روزنامه‌های آهنگر و آیندگان را در بساط روزنامه‌فروشان می‌دیدند پاره می‌کردند. آنان همچنین شیشه‌های کتابفروشی «نیم» را شکستند و به کتابفروشی «روزبه» هجوم بردند و وسایل و کتاب‌هایش را وسط خیابان آتش زدند. مسئول «کمیته انقلاب» شهر که در محل آتش‌سوزی‌ها حاضر شده بود گفته بود که «به ما گفته‌اند شما دخالت نکنید!» مهاجمان، هنگام آتش‌زدن کتاب‌ها، شعار می‌دادند که «امشب هشدار، فردا شب کشتار.» (پیکار، شماره ۱۱، ۱۳۵۸/۰۴/۱۸، «حمله به کتابفروشی‌ها و آتش‌زدن کتاب‌ها»)

«به گفته یکی از شاهدان عینی»، وقتی پاسداران سر می‌رسند، یکی از آن‌ها به مهاجمان می‌گوید که «امروز فقط قرار بود هشدار باشد، نه آتش‌سوزی.» (پیغام امروز، شماره ۱۰۳، ۱۳۵۸/۰۴/۲۰، «امروز فقط هشدار بود، چرا آتش زدید؟»)

گروهی به نام «مبارزان راه زحمت‌کشان لرستان» در اعتراض به کتاب‌سوزی بروجرد اعلامیه‌ای منتشر کرد: «اگر مغول‌ها توانستند با (آتش‌زدن) کتابخانه‌ها چرخ تاریخ را از حرکت بازدارند، اگر دادگاه‌های تفتیش عقاید قرون وسطا توانستند زمین را از چرخیدن بازدارند، و اگر شاه جلاد توانست دیواری پایدار میان خلق و آگاهی بکشد، کتاب‌سوزی‌های مرتجعان نیز خواهند توانست به هدف کثیفشان که ناآگاه‌ماندن توده‌هاست برسند. گردونه‌ی عظیم

تاریخ که رسالت کشیدن آن بر دوش کارگران و زحمت‌کشان است این مرتجعین مودی را در زیر چرخ‌های خود له خواهد کرد. اینان از آگاه‌شدن زحمتکشان وحشت دارند، و این است آنچه اینان را وامی‌دارد که با تحریک عناصر ناآگاه و پول‌دادن به ارادل و اوپاش کتابفروشی‌ها را آتش زده و به روی دانش شمشیر بکشند.» (پیغام امروز، شماره ۱۰۳، ۱۳۴۸/۰۴/۲۰، «کتاب‌هایمان می‌سوزد اما اندیشه ما پابرجاست»)

بعد از ظهر دوشنبه ۲۵ تیر، گروهی از جوانان خرمشهر، پس از راهپیمایی در خیابان‌های شهر، به کتابفروشی‌های «نسیم»، «۱۹ بهمن»، «اتحاد» و «نیما» حمله کردند و کتاب‌هایشان را سوزاندند. مهاجمان سپس به دفتر روزنامه‌ی آیندگان در خرمشهر هجوم بردند و آنجا را هم آتش زدند. (پیغام امروز، شماره ۱۰۹، ۱۳۵۸/۰۴/۲۷، «کتاب‌سوزان در خرمشهر»)

گروه «انقلابیون مسلمان خرمشهر» موسوم به «نصر» مسئولیت این حملات را برعهده گرفتند. «این گروه در اعلامیه‌ی خود به کتابفروشی‌هایی که مبادرت به فروش کتاب‌های کمونیستی می‌کنند اخطار کرده است که مسئولیت این کار متوجه خود آنان خواهد بود.» (پیغام امروز، شماره ۱۱۰، ۱۳۵۸/۰۴/۲۸، «گروه نصر مسئولیت کتاب‌سوزان خرمشهر را به‌عهده گرفت»)

در همان روزها، افراد مسلح کمیته انقلاب اسلامی منطقه ده تهران، به ریاست حجت‌الاسلام عمید زنجانی، کلاس‌های آموزشی و کتابخانه مسجد لُرزاده میدان خراسان را تعطیل کردند. (پیشین، «افراد مسلح کلاس‌ها و کتابخانه مسجد را تعطیل کردند»)

در اصفهان، بعد از ظهر جمعه ۲۹ تیر، مرکز فروش مطبوعات و کتابفروشی «عطایی»، پس از تهدید و ارباب، با بمب‌گذاری منفجر شد. در این اقدام، یک نوجوانان به نام محمدرضا صالحی – خواهرزاده صاحب کتابفروشی و دانش‌آموز سال سوم هنرستان سروش در اصفهان – به قتل رسید. بنابر گزارش‌ها، از چند روز پیش از این فاجعه، عده‌ای مدام به کتابفروشی‌ها مراجعه و تهدید می‌کردند که «اگر نشریاتی را که مطابق میل آن‌ها نیست به فروش برسانند مواجه با آتش‌سوزی خواهند شد.» هفته‌ی پیش از آن هم چند روزنامه‌فروش دوره‌گرد را به شدت کتک زده بودند (پیغام امروز، شماره ۱۱۲، ۱۳۵۸/۰۴/۳۱، «انفجار بمب در کتابفروشی جوانی را کشت») در واکنش به این فاجعه، سازمان ملی دانشگاهیان (دانشگاه اصفهان) در نامه‌ای سرگشاده، از خمینی خواستار تعقیب و محاکمه عاملان آتش‌سوزی‌ها شد. (پیغام امروز، شماره ۱۲۰، ۱۳۵۸/۰۵/۰۹، «نامه سازمان ملی دانشگاهیان به...»)

چهارشنبه سوم مرداد، عده‌ای یک مغازه‌ی کتابفروشی «بهرنگ» در شهر تکاب (آذربایجان غربی) را شبانه با دینامیت منفجر کردند. (بیکار، شماره ۱۵، ۱۳۵۸/۰۵/۱۵، «چه‌کسانی و چرا کتابفروشی به‌رنگ را در تکاب منفجر کردند؟»)

یکشنبه هفتم مرداد، پنج جعبه تراکت و کتاب متعلق به سازمان چریک‌های فدایی خلق که قرار بود به آبادان و اهواز ارسال شود، در گاراژی به‌دست ماموران کمیته افتاد. ماموران سه جعبه حاوی تراکت را در همان گاراژ آتش زدند و دو جعبه تراکت و کتاب را به کمیته منتقل کردند. (کار، شماره ۲۴، ۱۳۵۸/۰۵/۱۱، «ماموران کمیته روزنامه‌ها و کتاب‌های سازمان را در گاراژ سوزاندند») بامداد دوشنبه هشتم مرداد نیز کتابفروشی در کازرون آتش گرفت. (پیشین، «کتاب‌سوزان در کازرون»)

نهم مرداد، چهار کتابفروشی در کرمانشاه، به نام‌های «نیما»، «آرش»، «ارس» و «محمد» به آتش کشیده شدند. (پیغام امروز، شماره ۱۲۱، ۱۳۵۸/۰۵/۱۰، «کتاب‌سوزان در کرمانشاه»)

ساعت چهار و نیم صبح پنجشنبه یازدهم مرداد نیز گروهی مهاجم به کتابفروشی «بیستون» در کرمانشاه حمله کردند و تمام کتابهایش را سوزاندند. گروهی از دانشجویان کرمانشاه در نامه‌ای نوشتند: «شاید در میان اتفاقات تاثیر انگیزی که در سنج، نرده، مریوان و ده‌ها نقطه دیگر رخ داده، آتش‌زدن چند کتابفروشی خبر مهمی به‌نظر نرسد، اما اگر چنین اتفاقی را در رابطه با دیگر اقدامات ضد انقلابی ارتجاع ببینیم متوجه خواهیم شد که از چه اهمیتی برخوردار است. دشمنی ارتجاع با آگاهی توده‌ها این‌بار در قالب حمله به مجامع فرهنگی خود را نشان می‌دهد.» (پیغام امروز، شماره ۱۲۵، ۱۳۵۸/۰۵/۱۶، «باز هم کتاب‌سوزان در کرمانشاه») در همین روز، ساعت یازده شب، کتابفروشی «راه کارگر» در شوشتر به آتش کشیده شد. (پیکار، شماره ۱۷، ۱۳۵۸/۰۵/۲۹، «وقتی کتاب‌ها را می‌سوزانند، انسان‌ها را هم به‌زودی خواهند سوزاند»)

جرقه انقلاب فرهنگی در پیام نوروزی خمینی در فروردین ۵۹ زده شد. در آن پیام، ضمن انتقاد گسترده از بلوک شرق و حمله شوروی، به نیروهای چپ نیز حمله لفظی بود. بند مهمی در اواخر آن پیام بود، مبنی بر این که باید انقلابی در دانشگاه‌ها رخ دهد و وابستگی علمی ما به غرب به پایان برسد. این پیام به نقطه اتکای عملی دانشجویان پیروی خط امام و مکتبی تبدیل شد که با ارجاع به آن کوشیدند حمله‌های گسترده‌ای را علیه دانشجویان چپ در دانشگاه‌ها رقم بزنند. فروردین ۵۹ فضای دانشگاه‌ها به شدت ملتهب بود و همه از انقلاب فرهنگی صحبت می‌کردند. دانشگاه تبریز در حاشیه سخنرانی مرحوم هاشمی در روز ۲۶ فروردین نقطه آغاز درگیری‌های فیزیکی بود. از فردای آن روز به مدت بیش از یک هفته در سراسر کشور در دانشگاه‌های مختلف درگیری‌هایی میان دانشجویان مکتبی، اعضای سپاه پاسداران و اعضای کمیته‌های انقلاب از یکسو و دانشجویان و فعالان چپ و کمونیست از سوی دیگر صورت گرفت. خشونت‌های حکم‌متی کم‌کم به اوج رسید و دولت بنی‌صدر هم وارد ماجرا شد. برخی منابع تا ۷۰ نفر کشته و هزاران زخمی و دستگیری از این واقعه را گزارش کرده‌اند. اما مانند سایر وقایع مشابه هیچ‌گاه تعداد واقعی کشته‌شده‌ها اعلام نشد. در حاشیه درگیری‌هایی که در دانشگاه تهران رخ داد یک واقعه بسیار تاسف‌بار نیز رخ داد. در روز ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹، یعنی همان روزی که عملاً دفاتر و ستادهای دانشجویان چپ تخلیه شده بود و دانشگاه‌ها خالی شده بود، جلوی دانشگاه تهران تلی از کتاب‌های مربوط به جریان چپ را که غالباً از دفاتر و دکه‌های گروه‌های دانشجویی خارج شده بود در آتش سوزاندند!

گزارش جشن کتاب‌سوزان در مشهد و نامه طاهر احمدزاده به بنی‌صدر. (منبع: اندیشه آزاد، نشریه کانون نویسندگان ایران، ش ۶، خرداد ۵۹، ص ۶۳)

این واقعه به سرعت به مطبوعات کشیده شد. اما کسی از مسئولان دولت یا شورای انقلاب این کار را تقبیح و محکوم نکرد. مشابه همین اقدام در مشهد نیز گزارش شد. طاهر احمدزاده، استاندار خراسان در دولت موقت، در نامه‌ای به بنی‌صدر گزارش می‌دهد که در روز ۳۰ فروردین ۵۹ «گروه‌های تجهیز شده از ناحیه حزب جمهوری» با حمله به گروه‌های دانشجویی جشن کتاب‌سوزی راه انداخته‌اند. این گزارش چند روز بعد در مطبوعات تهران هم انعکاس محدودی داشت. رونوشت این نامه به روزنامه اطلاعات ارسال شد. نشریه اندیشه آزاد، متعلق به کانون نویسندگان ایران یک ماه بعد گزارش کوتاهی از این واقعه در مشهد چاپ کرد.

گزارش کوتاه دیگری از واقعه کتاب‌سوزی در دانشگاه تهران در شماره ۵ نشریه اندیشه آزاد چاپ اردیبهشت ۱۳۵۹، منعکس شد. در این گزارش، کتاب‌سوزی‌ها و وقایع انقلاب فرهنگی به وقایع فیلم فرانهایت ۴۵۱، ساخته فرانسوا تروفو، تشبیه می‌شود. این فیلم، که برگرفته از رمانی نوشته ری بردبری است، درباره آتش‌نشانی است که وظیفه‌شان

سوزاندن کتاب‌ها در سرزمینی است که کتاب خواندن در آن قدغن است. جالب این‌جاست که نویسنده آن گزارش، این‌گونه یادداشت خود را به پایان می‌برد:

«به دنبال یک هفته تدارکات مقدماتی که عبارت بود از هجوم و حمله چماق‌به‌دستان و اوپاش مزدگیر به دانشگاه‌ها و کشتار دانشجویان مبارز و انقلابی، نخستین ساعات روز دوم اردیبهشت سال ۵۹ انقلاب فرهنگی ایران با مراسم کتابسوزان جلوی دانشگاه آغاز شد! کسانی که صبح زود در آن محل آشفته حضور داشتند شاهدان این رویداد نفرت‌انگیز و تاسف‌بار در آغاز سال جدید بودند. گروه‌های فشار، پایکوبان و هلله‌گویان، کتاب‌ها را که میراث فرهنگ بشری بودند، دسته‌دسته از دکه‌های درهم‌شکسته جلوی دانشگاه درمی‌آوردند و در پیش نگاه حیرت‌زده و خشمگین مردم به شعله‌های آتش می‌سپردند. این صحنه یادآور فیلم «فارنهایت ۴۵۱» بود که پیش از آن در تلویزیون برای مردم نشان داده بودند. در واقع آن فیلم الگوی خوبی برای آغاز این انقلاب فرهنگی بود. بی‌گمان این چنین صحنه‌هایی بار دیگر در این سرزمین سوخته ادامه خواهد یافت اما آیا دست‌اندرکاران انقلاب فرهنگی می‌توانند اندیشه‌های انسان‌های زنده را هم بسوزانند و هیچ اتفاقی هم نیفتد؟ تاریخ پاسخ خواهد داد.» (اندیشه آزاد ش ۵، اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۴۵)

واکنش‌ها علیه انقلاب فرهنگی و جشن کتابسوزان غالباً کانون نویسندگان ایران و محدود به احزاب و گروه‌های چپ بود. مثلاً کانون نویسندگان ایران در بیانیه مشترکی با سایر کانون‌ها ضمن انتقاد از سرکوب گسترده مطبوعات در جریان انقلاب فرهنگی، نوشت:

«این‌بار هم‌زمان با محاصره اقتصادی کردستان و کشتار ددمنشانه خلق کرد، با چماق و سنگ و قمه و گلوله به دانشگاه‌ها یورش می‌آورند و بر گستره خود دانشجویان، جشن کتابسوزان برپا می‌کنند. و تهاجم به دانشگاه‌ها را که هدفی جز تعطیل آموزش و آگاهی و انهدام فرهنگی ندارد، انقلاب فرهنگی می‌نامند.» (اندیشه آزاد، ش ۶، خرداد ۱۳۵۹، ص ۳)

در نشریه کتاب جمعه نیز، محمد قائد در ستون اختصاصی‌اش با عنوان «آخرین صفحه تقویم» به این واقعه کتاب‌سوزی اشاره مشخصی می‌کند. او انقلاب فرهنگی را نوعی اتمام حجت بر جریانی از فعالان چپ توده‌ای می‌داند که معتقد بودند باید با حزب جمهوری اسلامی همکاری کرد. او می‌نویسد:

«در کنار همه این‌ها، اگر برای کسانی تردیدی وجود داشت، موضوع کاملاً روشن شد: خط حزب جمهوری اسلامی، خط سپاه پاسداران، خط دانشجویان پیرو خط امام، خط انجمن‌های اسلامی، خط شورای انقلاب، خط تصفیه، خط تعطیل دانشگاه‌ها، خط یورش، خط کتاب‌سوزی، خط نارنجک انداختن در میان جمعیت بی‌سلاح، و خط کشتار پس از نماز جمعه، چنان بر هم منطبق است که می‌توان گفت این همه جز نام‌هایی متفاوت برای نامیدن یک خط واحد نیست.» (م. مراد (محمد قائد). نشریه کتاب جمعه، سال اول، ش ۳۳، ۶ اردیبهشت ۵۹، ص ۸)

در شماره بعدی همین نشریه نیز طرحی از گرافیکست معروف ارمنی، آراپیک باغداساریان، چاپ شد که یک چهره شبه‌نظامی را با خنده شیطانی تصویر می‌کرد که دارد آتشی را بر تلی از کتاب‌ها بر می‌افکند. عنوان این طرح بود: «انقلاب فرهنگی!»

در دوره سخت انزوای کرونایی نیز ماجرا از آن‌جا آغاز شد که آخوندی به‌نام «عباس تبریزیان» که از مدافعان «طب اسلامی» و از مخالفان پزشکی حرفه‌ای است، اوایل بهمن ماه ۱۳۹۸ اعلام کرد که قصد دارد یکی از کتاب‌های درسی مشهور رشته پزشکی با عنوان «اصول پزشکی داخلی هاریسون» را طی مراسمی آتش بزند.

این کتاب که سال ۲۰۱۸ میلادی ویراست بیستم آن منتشر شد به نام تینسلی هاریسون پزشک آمریکایی نامگذاری شده است. هاریسون ویراستار پنج ویراست نخست این اثر بوده است.

تلاش‌ها برای گسترش طب سنتی و «طب اسلامی» و مخالف با پزشکی حرفه‌ای در چند سال اخیر در ایران شتاب گرفته است. فروردین ماه ۱۳۹۳ خورشیدی آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، سیاست‌های کلی سلامت را ابلاغ کرد. در این ابلاغیه گرچه به صراحت از «طب اسلامی» نام برده نشده است اما بند دوازدهم آن از «بازشناسی، تبیین، ترویج، توسعه و نهادینه نمودن طب سنتی ایران» سخن می‌گوید. قریب چهار سال پیش از آن در سال ۱۳۹۸ آیت‌الله خامنه‌ای در سخنانی با استادان دانشگاه، که در تارنمای رسمی او منتشر شده، می‌گوید: «یکی از دوستان اشاره کردند که دانشکده طب سنتی تشکیل شده؛ این برای من یک مژده است.»

از این گذشته سخنان شفاهی صریح‌تری هم در دفاع از «طب اسلامی» به آیت‌الله خامنه‌ای منسوب است؛ این سخنان را پایگاه‌های طرفدار «طب اسلامی» و نیز خبرگزاری فارس، نزدیک به سپاه پاسداران، از خامنه‌ای نقل کرده است: «دغدغه امروز من طب اسلامی ایرانی است. جامعه اسلامی باید همه چیزش اسلامی باشد؛ اقتصاد، رفتار، پوشش و حتی طبش هم باید اسلامی باشد.» با این حال، در تارنمای رسمی آیت‌الله خامنه‌ای سخنان اخیر یافت نمی‌شود.

شواهد نشان می‌دهد که بحث از طب سنتی و «اسلامی» در مقابل پزشکی حرفه‌ای گویا از ابتدای انقلاب پنجاه و هفت مطرح بوده است. این در حالی است که آیت‌الله خامنه‌ای، دست‌کم در مقطعی در ابتدای انقلاب، از مخالفان بحث از «طب اسلامی» و سنتی در مقابل پزشکی حرفه‌ای بوده است. آیت‌الله خامنه‌ای در تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی در جمع پزشکان طب سنتی که از شیراز به قم آمده بودند می‌گوید: «امروز روزی نیست که شما صرف کنید همه قوایان را در اینکه آیا طب اسلامی، به اصطلاح شما، یا طب سنتی ابوعلی و رازی باید عمل بشود، یا طب‌های دیگر، این الان نباید مطرح بشود.»

پیش‌زمینه این اختلاف هرچه که باشد، تبریزیان وعده کتاب‌سوزی خود را عملی کرد و ویدئوی مراسم کتاب‌سوزی، در فضای مجازی به سرعت و وسعت پخش شد. تبریزیان، به هنگام کشیدن فندک به نسخه اصل انگلیسی کتاب هاریسون در پزشکی داخلی، توضیح داد که این کتاب‌سوزی، مراسم نمادین پایان «طب شیمیایی در کل جهان» است.

ویدئوی کتاب‌سوزی واکنش‌های بسیاری به‌ویژه در شبکه‌های مجازی فارسی زبان داخل و خارج ایران به‌دنبال داشت. مثلاً رسول جعفریان استاد تاریخ دانشگاه تهران، که خود روحانی است، در یادداشت کوتاه صریحی این کار را «زشت و شرم‌آور» و «جاهلانه و افراطی» خواند و ضمن مقایسه آن با کتاب‌سوزی از سوی احمد کسروی نوشت این کاری است که «هیچ دانش‌دوستی، در هیچ سطحی، آن را نمی‌پذیرد.» جعفریان با تمایز نهادن میان طب سنتی و «طب دینی» اولی را پس از تأییدهای معتبر پزشکی علی‌الاصول پذیرفتنی دانست اما «طب دینی» ادعایی تبریزیان را «بافته‌های» فردی توصیف کرد که از نظر تحصیلات علمی و حوزوی «در مقامی نیست که بخواهد چنین ادعایی بکند.»

در واکنش به این واکنش‌ها مهراب صادقی‌نیا، استادیار ادیان ابراهیمی در دانشگاه ادیان و مذاهب قم که خود روحانی است، استدلال کرد که حوزویان نمی‌توانند تبریزیان را تنها یک استننا جلوه دهند و دامن خود را از علم‌سوزی او بپیرایند. صادقی‌نیا، توضیح داد که تبریزیان روحانی پرآوازه‌ای است که سال‌ها است در حوزه‌های علمیه درس خارج می‌دهد و محکوم کردن او از سوی حوزویان، از جمله از سوی مدیر حوزه‌های علمیه ایران، تبریزیان را تبدیل به استننا نمی‌کند: «تبریزیان نه یک استنناست و نه از جهانی اهریمنی چون بختک به این کشور آمده است؛ او و شماری دیگر چون او عمل ناصالح رویه‌هایی هستند که چند دهه است با عنوان‌هایی مانند «اسلامی‌سازی» و یا «بومی‌سازی»

علوم، بدگمانی اجتماعی به دانش‌های جدید بشری را در میان مردم تزیق می‌کنند. تبریزیان‌ها میوه‌های درخت توهین به دانشگاه‌اند. نتیجه کار کسانی که مدعی هستند برای مبارزه با علوم تجربی رسالتی آسمانی دارند.»

روند جمع‌آوری و نابودی کتاب‌ها، همچنان ادامه دارد. به گزارش «خبرگزاری فارس» در خرداد ۱۳۹۷ حدود ۲۰ هزار جلد کتاب غیرمجاز «که بعضاً کتب خاص سیاسی علیه حاکمیت بودند» کشف و ضبط شده و سه فرد نیز به‌عنوان متهم دستگیر شدند. رییس وقت پلیس اطلاعات و امنیت ایران، دلایل جمع‌آوری این کتاب‌ها را «اعتراضات امت حزب‌الله، ناشران، مولفان و نویسندگان» به عرضه «کتاب‌های ضاله، غیرمجاز و خلاف موازین شرعی و قانونی در کتاب فروشی‌های محدوده انقلاب» اعلام کرده بود.

در همان سال و در حین برگزاری نمایشگاه کتاب تهران، آیت‌الله موحدی کرمانی در نماز جمعه تهران گفته بود: «حفظ کتاب‌های گمراه‌کننده حرام است!» وی کتاب‌هایی را که موجب انحراف افکار جوانان شود را مردود اعلام کرده و گفته بود، «نگویید من با کتابخوانی مخالف هستم. منتها اگر کتابی باشد که افکار جوانان را منحرف کند آیا آن را هم می‌شود تجویز کرد؟!»

در پایان می‌توانیم تاکید کنیم که امحاء و نابودی کتاب‌ها دو هدف عمده را دنبال می‌کند، از یک سو با این کار حکومت‌های دیکتاتور در پی قطع کردن رابطه مردم با آثار مخالف برآمده و از سویی دیگر سعی در تثبیت و نمایش حاکمیت بی‌چون و چرای خود بر جامعه دارند.

کانون نویسندگان ایران، تنها نهاد دمکراتیک نویسندگان و هنرمندان و مترجمان ایران است که از دهه چهل تاکنون، همچنان به مبارزه خود علیه حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی ادامه داده و در این راه نیز آگاهانه بهانه زیادی پرداخته است.

کانون نویسندگان ایران در آستانه روز مبارزه با سانسور، مصادف با ۱۳ آذرماه ۱۳۹۴، بار دیگر به سیاست‌های حکومت ایران در عرصه فرهنگ اعتراض کرده و آن را سیاست مبتنی بر «قلع و قمع فرهنگی» نامید. بیانیه کانون نویسندگان ایران به نتایج اعمال سانسور حکومتی در زمینه‌های مختلف هنری و ادبی می‌پردازد و از جمله به وضعیت کتاب اشاره می‌کند که با افت شدید تیراژ مواجه است، به طوری که در برخی موارد تیراژ کتاب‌ها تا «۳۵۰ نسخه» نیز کاهش یافته است.

این بیانیه می‌گوید که تیراژ ۳۵۰ نسخه کتاب با توجه به جمعیت ۸۰ میلیونی ایران می‌تواند گواهی بر «وضعیت خفت‌بار کتاب و کتابخوانی» در ایران باشد که «نتیجه چند دهه سانسور و سیاست‌های استوار بر قلع و قمع فرهنگی» است.

تیراژ کتاب در سال‌های پس از انقلاب ایران سیر نزولی مداومی داشته و از سه هزار نسخه‌ای که در دهه‌های ۱۳۷۰ و اوایل ۱۳۸۰ مورد اعتراض نویسندگان بود به هزار و پانصد، هزار و این اواخر به ۵۰۰ نسخه یا حتی در برخی موارد به ۳۵۰ نسخه رسیده است، امری که علی‌جنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، نیز به آن معترف است. جنتی این مسئله را به کاهش کتابخوانی در چند سال گذشته مرتبط دانسته، اما کانون نویسندگان ایران پشت این مسئله نیز عامل سانسور را می‌بیند.

بیانیه کانون نویسندگان می‌گوید: «آن چه تاکنون بر سر کتاب آمده است از حیث نتیجه بسیار هولناکتر از کتاب‌سوزان است. سال‌هاست که حاکمیت آتش تیغ سانسور را به جان کتاب انداخته است و اگر چه شعله آن ناپیدا است، اما خاکستر عواقب آن را به روشنی می‌توان دید.»

این بیانیه در ادامه از مسئله کتاب فراتر می‌رود و عنوان می‌کند که «سینما، تئاتر و موسیقی غیردولتی و مستقل نیز در تنگناهایی دشوار افتاده‌اند و وضعیتی بهتر از کتاب ندارند.»

از جمله مواردی که کانون نویسندگان ایران به آن می‌پردازد ممنوعیت آوازخوانی زنان است و در این باره می‌گوید: «نیمی از مردم حق استفاده موسیقیایی از صدای خود را ندارند. همین چند روز پیش بود که علی جنتی وزیر ارشاد بار دیگر تکرار و تاکید کرد که وزارت‌خانه متبوعه‌اش به زنان اجازه تکخوانی نخواهد داد.»

روحانیون حاکم بر ایران تکخوانی زنان را «حرام» اعلام کرده‌اند، اما محدودیت زنان ایران در حوزه موسیقی به همین جا ختم نمی‌شود. از جمله ارکستر سمفونیک تهران به تازگی اجرای خود را در مجموعه ورزشی آزادی به خاطر مخالفت مسئولان با نوازندگی زنان لغو کرد.

این بیانیه کانون نویسندگان، همچنین به رواج سانسور در روزنامه‌ها و وبسایت‌ها و فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی می‌پردازد که از نتایج آن «حذف ژورنالیسم مستقل» و «پرهیز و عذاب‌آور» شدن استفاده از این رسانه‌ها برای مردم است.

بازداشت و صدور احکام زندان برای نویسندگان، روزنامه‌نگاران و فعالان مدنی و کارگری نیز مورد دیگری است که در این بیانیه مورد اشاره واقع شده و کانون نویسندگان آن را «مکمل سانسور» دانسته است.

کانون نویسندگان ایران در نهایت به مقابله با هرگونه سانسور تاکید می‌کند و از نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران می‌خواهد که ضمن طلب آزادی بیان، در بزرگداشت ۱۳ آذر بکوشند، روزی که به یاد محمدجعفر پوینده و محمد مختاری، دو عضو فعال کانون نویسندگان ایران که سال ۱۳۷۷ قربانی قتل‌های زنجیره‌ای شدند، روز مبارزه با سانسور نام گرفته است.

هرچند امروزه با وجود سانسور و کتاب‌سوزان‌های گسترده، با گسترش اینترنت، بسیاری از کتاب‌های ممنوعه از طریق سایت‌های گوناگون و بدون سانسور در اختیار مخاطبین قرار گرفته است و عملاً کار دولت‌ها را بسیار مشکل ساخته است اما در دیگر سو، به‌دلیل سودآور نبودن این کتاب‌ها برای نویسندگان و مترجمان، هنوز راه برای دسترسی آزاد به تمام کتاب‌ها و نشریات ناهموار است.

دوشنبه بیست و هشتم فروردین- حمل ۱۴۰۲- هفدهم اپریل ۲۰۲۳

ضمیمه:

گاردین در گزارش مفصلی که در سال ۲۰۰۹ منتشر کرده نوشته است که یک ایرانی ثروتمند به نام فرهاد حکیمزاده به بیش از ۱۵۰ کتاب و اثر تاریخی و بسیار پر قیمت مربوط به بعد از قرن شانزدهم میلادی که در کتابخانه ملی بریتانیا در لندن نگهداری می‌شده، آسیب وارد کرده است. به نوشته گاردین، پژوهش‌گران ارشد کتابخانه حیران مانده‌اند که چرا فرهاد حکیمزاده، تحصیل کرده دانشگاه هاروارد، ناشر و متفکر با یک چاقوی جراحی به جان ۱۵۰ کتابی افتاده است که قرن‌هاست در مجموعه ملی محفوظ بوده‌اند. خسارت مالی که او در طی هفت سال به بار آورده است چیزی حول و حوش چهارصد هزار پوند است اما دکتر کریستین جنسن، مسئول بخش مجموعه چاپی کتابخانه می‌گوید به هیچ عنوان نمی‌توان قیمتی روی کتاب‌ها و نقشه‌هایی که او نابود کرده گذاشت.

لینک این مطلب، نویسنده؛ بهرام رحمانی: [جراحی ۱۵۰ کتاب تاریخی توسط «فرهاد حکیمزاده» \(mashal.org\) - !](http://mashal.org)